

درس سیصد و یکم: صوت ۳۱۵

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط
در کلام فقهاء (۱۱)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کلام مرحوم نائینی راجع به ورود اصل حاکم و عدم جریان اصول عملیه یعنی اصول اصل براءت و اصالة الطهارة با توجه به اصل حاکم مشخص شد. مرحوم آقا ضیاء با اندک اختلافی - کمی اختلاف - همین مطالب را مطرح می کنند.^۱

ایشان می فرمایند که شکی نیست که از شرایط جریان اصل براءت و اصالة الحلیه و اصالة الطهارة، عدم وجود اصل حاکم باشد. بلکه به عبارت دیگر این عدم وجود اصل حاکم از شرائط نیست و در واقع بدیهی و واضح است که با وجود اصل حاکم، اصلاً موضوع برای اصل براءت یا قاعده حلّ به احتیاط یا قاعده حلّ به طهارت باقی نمی ماند. اصل حاکم موضوع برای شک را از بین می برد ولو تعبداً، و با انتفاع موضوع، شک در موضوع که علت برای

۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۲۵۵ - ۲۵۷.

جریان اصل در موارد مشکوک است دیگر باقی نیست. مانند شک در نسخ که استصحاب بقاء شرع، رفع براءت از تکلیف می کند و یا مانند مسئله اصالت عدم تذکيه که با وجود اصل عدم تذکيه دیگر موضوع برای اصل حلّ و براءت و ترخیص باقی نمی ماند.

به طور کلی شبهات چه شبهات حکمیه باشد یا شبهات موضوعیه باشد، شبهات حکمیه مانند حیوان متولّد از حلال و حرام، در صورتی که ما یک دلیل کلی بر اباحه و قابلیت تذکيه کُلّ حیوان نداشته باشیم - چون اگر یک قاعده کلی و دلیل کلی داشته باشیم، در موارد مشکوک باید رجوع به آن دلیل عام کرد - و یا اینکه در شرطیت اسلام و عدم شرطیت شبهه داشته باشد و یا در بلوغ و عدم بلوغ، شک در شبهات حکمیه است. و همین طور چنانچه لحم مطروحه باشد و مشتبه بین الحلال و الحرام که شبهه موضوعیه است و یدِ مسلم و یا سوق المسلمین وجود نداشته باشد که در صورت شک در تذکيه قرینه بر حلّیت باشد، در این موارد ایشان می فرمایند که باید ببینیم

که چه اصلی در اینجا جاری است و اصل حاکم در اینجا چیست.

ایشان برای موضوع سه صورت تصور می کنند؛ صورت اول اینکه ما قائل باشیم بر اینکه تذکيه معنای بسیط و متحصّل از فری اوداج اربعه و شرائط ذبح به اضافه قابلیت محل است، این تذکيه معنایی بسیط است یعنی آن حالتی که به واسطه آن حالت حیوان قابلیت اکل را پیدا می کند و آن کدورت و آن ظلمت اکل لحم رفع می شود. فرض کنید که ممکن است حالت، حالت خباثت صرف نظر از آن جنبه طهارت ظاهری باشد.

معنای آیه ﴿وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا
مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ ... أَوْ
صَدِيقِكُمْ﴾

فرض کنید که ممکن است لحم یا یک شیء مرصوب؟؟؟ باشد، الآن حالتی که بر این شیء حاکم است حالت خبث و خباثت است و آن حالت خباثت موجب تکدر و اجتناب و احتراز می شود. چه وقت حالت شیء حالت طیبّاتی به خود می گیرد؟ حالت

طیبِ ذاتی به خود می‌گیرد؟ در آن وقتی که اکل آن
 برای انسان مباح باشد. آیۀ شریفه ﴿وَلَا عَلَىٰ
 أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
 آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
 إِخْوَانِكُمْ... أَوْ صَدِيقِكُمْ﴾ هم نسبت به این
 مسئله دلالت دارد. اینها مواردی است که دلالت
 می‌کند اگر در منزل صدیقتان رفتید بلند شوید و
 بروید هر جا سوراخ و سنبه‌هایش را پیدا کردید یا
 علی [استفاده کنید!] دیگر **حَلاَّ طَيِّبًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا
 مَرِيًّا!** این به واسطه صداقت است.

مرحوم آقای حداد رضوان الله تعالی علیه:

رفیق همه چیزش برای رفیق حلال است!

الآن یادم آمد که مرحوم آقای حداد - رضوان الله
 تعالی علیه - می‌فرمودند که رفیق همه چیزش؛ جان
 و مال و متعلقاتش برای رفیق حلال است! البته آن
 رفیق درست و حسابی‌ها! رفیق واقعی که واقعاً بین
 آنها اتحاد و علقه به‌نحو چیز [تام] هست و هیچ
 دوئیتی وجود ندارد. واقعاً هم همین است و من در
 زمان حیات مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم
 دیدم که ایشان با یک نفر [این‌طور] برخورد

می کردند؛ یعنی او در ارتباط با مرحوم آقا این طور بود، فقط یک نفر را دیدم! البته شاید کسانی دیگر [هم بودند] که من احساس نکردم. بله! این جنبه صداقت و این جنبه ملکوتی این مال را به جنبه نورانیت و جنبه رَوْح متبدل می کند فلهاذا آن را مندرج در تحت طیبّات می کند. حالا اگر فرد غریبه باشد، شما اگر در منزل یک شخص غریبه بروید **لَا يَجُوزُ لَكُمْ الْأَكْلُ**. چرا؟ چون **«لَا يَحِلُّ مَالُ إِمْرِي مُسْلِمٍ إِلَّا عَنْ طَيِّبِ نَفْسٍ مِنْهُ»** در اینجا شامل می شود. آن جنبه غربت موجب می شود که ملکوت شیء و ملکوت مال به خبث تغییر پیدا کند مگر اینکه جهت اجازه بیاید و این ملکوت را متبدل کند.

همین طور در مورد تذکيه می فرمایند که تذکيه عبارت از یک امر متحصّل باشد یعنی حالتی باشد که به واسطه آن حالت جواز اکل برای آن لحم پیدا می شود. آن جواز اکل برای آن جنبه نورانیت و حال روحانیت آن است و طبعاً آن حالت روحانیت دیگر نمی تواند مرکب باشد چون حالت یک امر بسیط و جوهری است که آن جوهر حاکم بر ظاهر لحم است و آن جنبه کیفیت او که همان ملکوت اوست که از

او تعبیر به جوهر روحانی آورده می‌شود، آن جوهر مجرد است و وقتی که مجرد شد آن وقت قابلیت برای اکل را به وجود می‌آورد. اگر به این نحو باشد، این یک صورت دارد.

صورت دوم این است که می‌فرمایند تذکیه عبارت از فری اوداج اربعه است نفس فعل، نفس فعل مذکّی به اضافه شرائط و قابلیت محل، آن فعل خارجی که انجام می‌شود به آن تذکیه گفته می‌شود. حالا سواءً که موجب حالتی بشود یا موجب حالتی نشود، به آن کاری نداریم؛ تذکیه یعنی فری اوداج اربعه خارجی و عدم تذکیه یعنی عدم فری اوداج اربعه و اصلاً به حالت کاری نداریم.

سوم این است که فری اوداج اربعه به اضافه قابلیت محل باشد، در صورت دوم فری اوداج اربعه بود با شرائط ولی شرطش قابلیت محل بود یعنی در زمینه قابلیت محل، قابلیت محل داخل در تذکیه نبود ولی در صورت ثالث خود فری اوداج اربعه به اضافه شرائط که مِنْ جُمْلَتِهَا قابلیت محل است مجموعاً هر سه تذکیه است.

مرحوم عراقی می‌فرمایند که در صورت اولی که همان حالت بسیطه و به اصطلاح ما همان حالت روحانی که مجرد و بسیط است اگر مقصود از تذکیه آن است، شکی نیست که اصالت عدم تذکیه در صورت شکّ در هر دو جنبه - یعنی جنبه شبهات حکمیه و همین‌طور در جنبه شبهات موضوعیه به انحاء شبهات موضوعیه، شک هر مورد از این موارد شبهه موضوعیه - موجب جریان اصل عدم تذکیه است زیرا قطعاً این تذکیه در زمان سابق نبوده و تذکیه ما مسبوق به علم است و یقین به عدم تذکیه وجود داشت و بعد از فری اوداج شک این است که آیا این حیوان متبدل به تذکیه شده است یا متبدل نشده است. به عبارت دیگر آن جوهر مجرد حاصل شده است بعد از اینکه نبود و بعد از فرض عدم یا این جوهر مجرد حاصل نشده است. استصحاب عدم آن جوهر اقتضاء می‌کند که حیوان بر همان عدم تذکیه خودش باقی است.

اگر شخصی بگوید که در اینجا در مسئله طهارت و نجاست و حِلّ، شارع حکم را روی میته برده است. یعنی از جمله نجاسات و محرّمات میته است

در آیه ﴿حُرِّمَتْ عَلَیْكُمْ أَلْ مَیَّتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ أَلْ حَنِزِرِ ... وَ مَا أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّیْتُمْ﴾ حکم روی میتة است و استصحاب عدم تذکیه و اثبات میتة **لا یجوزُ إلا بناءً علی الأصل المثبت**. جوابی که مرحوم عراقی می‌فرمایند این است که ما قبول نداریم که فقط عنوان نجاست، میتة بودن است بلکه ممکن است که در لسان شارع عناوین متعدده‌ای برای ترتب نجاست و حرمت وجود داشته باشد. یکی از آن عناوین میتة است. یکی از آن عناوین غیر مذکّی است. این در صورتی است که ما غیر مذکّی را میتة ندانیم، اما اگر گفتیم که در اینجا به میتة اصلاً غیر مذکّی اطلاق می‌شود در لسان شرع سواءً اینکه **مات حتف أنفه** باشد یا به واسطه فری اوداج باشد یا به واسطه قتل باشد ولی شرائط تذکیه در آن محقق نشده باشد، در این صورت دیگر مسئله اوضح است زیرا آن عنوان عام شامل میتة **مات حتف أنفه** و آن میتة از دو انواع دیگر خواهد شد. این شقّ اول از شقوق ثلاثة تفسیر تذکیه بود.

و اما شقّ ثانی؛ مرحوم آقا ضیاء می‌فرمایند که مقصود از شقّ ثانی این است که تذکّیه فقط به فری اوداج اطلاق بشود متتها قابلیت محل خارج از این است، در محلّ قابل باید انجام بشود. یعنی فری اوداج است ولی محل باید محلّ قابل باشد. در اینجا می‌فرمایند که مسئله دو قسم است:

قسم اول: اینکه شکّ در قابلیت محل به واسطهٔ عُروض مانع از تذکّیه است من باب مثال جَلَلی بر آن حیوان عارض شده باشد و ما شک داریم که آیا این جَلَل قابلیت محل را رفع کرده است یا نکرده است؟ در اینجا استصحاب قابلیت محل موجب می‌شود که ما حکم به تذکّیه بکنیم. و همین‌طور عدم آن؛ در صورتی که نسبت به جَلَل حکم مسلّم الثبوت است و بعد شک در رفع جَلَل می‌شود آن استصحاب جَلَل، همان استصحاب عدم قابلیت محل است. این در اینجا در صورتی است که خود ذات شیء و ذات حیوان فی حدّ نفسه مستعد قابلیت است اما رفع آن قابلیت به واسطهٔ عُروض مانع است.

قسم دوم از این اقسام این است که خود قابلیت محل از نقطه نظر تعلق ذات مورد، بحث واقع بشود

یعنی به واسطهٔ عُرُوض مانع نباشد که محل قابلیتش را فاقد شده است بلکه خود محل ذاتاً اقتضای قابلیت دارد یا ندارد؟ در اینجا ایشان می‌فرمایند که چون مسئله به فری اوداج اربعه برمی‌گردد ما در اینجا نمی‌توانیم استصحاب عدم قابلیت را بکنیم زیرا در مانحن‌فیه مسئله مسبوق به عدم نیست یعنی در اینجا شکّ در فری اوداج نمی‌تواند مثمر ثمر باشد در صورتی که ما شکّ در قابلیت محل کرده باشیم. حتی اگر علم به تذکّیه که عبارت از فری اوداج است هم داشته باشیم، باز شکّ در قابلیت محل مانع از این تأثیر است. به عبارت دیگر حاکم در اینجا مسئلهٔ قابلیت محل است که با وجود قابلیت محل و عدم قابلیت محل، نوبت به فری اوداج و ترتّب اثر بر فری اوداج و عدم فری اوداج نمی‌رسد. زیرا مسئلهٔ قابلیت محل مسئله‌ای نیست که در اینجا مسبوق به عدم باشد یا مسبوق به وجود باشد. چون قابلیت محل از اوصاف وجودی و از عوارض وجودی ماهیت است. یعنی اگر عدم قابلیت مانند جَلَل بود، در اینجا به واسطهٔ استصحاب حالت سابقه یا اثبات

قابلیت یا اثبات عدم قابلیت می‌شد ولی در مانحن‌فیه
قابلیت مسبوق به عدم نیست؛ حیوان تا زمانی که
زنده است قابلیت محلش برای ما مفید نیست. اطلاع
از قابلیت و عدم اطلاع از قابلیت برای ما حاصل
نیست؛ برای ما حاصل نیست که حیوان در حال
حیاتش محلّ قابل است یا محلّ قابل نیست. وقتی
که نتوانستیم اثبات قابلیت محل را بکنیم و اصل
مثبت قابلیت وجود نداشته باشد، همین‌طور
نمی‌توانیم اثبات عدم قابلیت را بکنیم چون اصل
نافی قابلیت هم در اینجا نداریم وقتی نسبت به
قابلیت محل نتوانستیم استصحاب کنیم پس اصل
عدم قابلیت در اینجا نداریم تا به واسطه او اثبات
نجاست و اثبات حرمت اکل را در لحم بکنیم،
اینجاست که نوبت به اصول عملیه می‌رسد؛ اصل
برائت و اصل ترخیص و اباحه، زیرا در اینجا اصل
حاکم دیگر در اینجا وجود ندارد. فری اوداج شده
است ولی چون شک در قابلیت داریم در اینجا
نمی‌توانیم.

اشکالی که به مرحوم آقا ضیاء وارد می‌شود این
است که شما مسئله فری اوداج را اول یقینی گرفتید

و نسبت به فری اوداج شک نداشتید. در اینجا این مسئله مطرح است که فری اوداج بالوجدان ثابت است وقتی که بالوجدان ثابت است، اصل نافی قابلیت هم که نداشتیم بنابراین تذکیر در اینجا ثابت است؛ یک جزء آن بالوجدان است و یک جزء آن به واسطه عدم اصل است چون اصل نداریم. پس در اینجا تذکیر وجود دارد.

بعد فرمودید که حتی اگر شک در فری اوداج هم داشته باشیم با وجود مسئله قابلیت، این فایده‌ای ندارد. اگر ما شک در فری اوداج داشته باشیم آن اصل عدم فری اوداج در اینجا ثابت است. در زمان حیات که فری اوداج در آنجا منتفی است و بعد از ذبح، شک در صحت فری اوداج موجب استصحاب عدم فری است و وقتی که استصحاب عدم فری شد، عدم تذکیر در اینجا ثابت است چطور شما می‌فرمایید که شک در فری اوداج در اینجا فایده‌ای ندارد؟! بحث ما بحثی است که شک روی شرائط غیر از قابلیت نیست. چون اگر شک روی شرائط غیر از قابلیت بخواهیم بکنیم که به فعل مذکّر در اینجا

برمی گردد در اینجا مسئله شبهه پیدا می کند و اصل عدم در اینجا جاری می شود، چون استصحاب حال حیات را در اینجا می کنیم. مگر اینکه در اینجا شخصی بگوید که در استصحاب حال حیات، نفس حیات دخالت دارد که این مسئله محلّ تأمل است.

وقتی بر یک ذاتی یک جنبه ای عارض نشده باشد و وصفی که عبارت از فری اوداج است با شرائط عارض نشده باشد اگر شک بکنیم که این حیوان مطروح به واسطه ذابح مسلمان ذبح شده است یا به واسطه سبّعی این حیوان الآن فری اوداج شده است، زمینه هم زمینه ای است که احتمال عقلائی در اینجا هست چرا استصحاب عدم فری اوداج در اینجا جاری نباشد؟! استصحاب جاری است پس شک در فری اوداج نمی تواند در اینجا مثمر نباشد.

ایشان می فرمایند که در اینجا قاعده اصالة الحل و اصالة الطهارة می آید. وقتی که نتوانستیم قابلیت محل و یا عدم قابلیت محل را با اصل ثابت کنیم، نوبت به اصل طهارت و اصل حل می رسد یعنی دیگر در اینجا اصل موضوعی نداریم و اصل موضوعی در اینجا منتفی می شود.

اگر شخصی بگوید که در اینجا عدم قابلیت را از باب سالبه محصله - نه از باب موجهه معدوله - در اینجا عدم قابلیت را ثابت می‌کنیم؛ حیوان عبارت باشد از عدم قابلیت ازلی که در زمان حیاتش تذکیه نشده است، این تذکیه نشدن در حال حیات را استصحاب می‌کنیم به زمان بعد فری اوداج. ایشان می‌فرماید که این عدم تذکیه در زمان حیات مترتب بر قابلیت یا عدم قابلیت است؛ اگر در زمان حیات این حیوان قابل بود بقیه شرائط که عبارت از فری اوداج و غیر آن هم بالوجدان ثابت است. این محلّ حلال و طاهر می‌شود. اگر این قابلیت محل در زمان حیات ثابت نبود بنابراین هرچه فری اوداج هم با شرائط باشد باز نمی‌تواند مؤثر باشد. شما در اینجا چه اصلی دارید که بتوانید با این اصل عدم قابلیت را ثابت کنید؟! می‌گوییم که اصل عدم ازلی داریم؛ قبل از اینکه این حیوان متولّد بشود و پا به عرصه وجود بگذارد آیا قابل بود یا نبود؟! می‌گوییم که نه در آنجا اصلاً چیزی نبود که قابل باشد یا نباشد. اصلاً موضوعی در آنجا نبود که قابل باشد یا نباشد. وقتی

که شک می‌کنیم که آیا با تولد قابلیت بر او عارض شد یا عارض نشد، استصحاب عدم ازلی و عدم قابلیت را بر زمان حیاتش حمل می‌کنیم پس در زمان حیاتش این حیوان محلّ قابلی نبود.

ایشان می‌فرمایند که این‌هم نمی‌شود، می‌فرمایند که گرچه ما قائل به استصحاب عدم ازلی هستیم ولی استصحاب عدم ازلی در اوصافی است که به لحاظ وجود عارض بر آن موجود نمی‌شوند، مانند آن اوصافی که برای ماهیت هستند در اوصافی که به لحاظ حال ماهیت هستند نمی‌توانیم استصحاب عدم ازلی کنیم.

من باب مثال - حالا مثالش را من می‌گویم - ما شک در لونیت یک بچه می‌کنیم که آیا او وقتی که به دنیا آمده است سفید است یا زرد است یا لون دیگر دارد، آیا می‌توانید شما در اینجا بگویید که شیء متولّد ابیض نیست؟! نمی‌توانید، گرچه بیاض در اینجا از اوصاف ماهیت من حیث هی هی نیست ولی بیاض از لوازم تحقق ماهیت در خارج است؛ نمی‌شود بچه‌ای متولّد بشود و رنگ نداشته باشد؛ نه سیاه باشد، نه سفید باشد، نه زرد باشد، نمی‌شود

باشد و استصحاب عدم بیاض با استصحاب عدم
سواد منافات پیدا می‌کند، با استصحاب عدم اصفرار
تعارض پیدا می‌کند، استصحاب عدم لون هم که
نداریم. فرض کنید بچه‌ای به دنیا بیاید ما استصحاب
عدم ناطقیت را در او بکنیم، این نمی‌شود! چون
ناطق از لوازم ذات است و از ذاتیات این طفل است.
... [استصحاب عدم] وجودی که همراه با این

بچه به دنیا می‌آید و قبلاً نبود و لازمه اوست، آن
استصحاب را هم نمی‌شود در اینجا کرد. فقط
استصحابی را در اینجا می‌شود کرد که آن وصف در
برهه‌ای از برهه‌ها مترتب بر این موضوع نبوده است.
و این وصف یا اعتباراً یا حقیقتاً بعد از تحقق موضوع
بر این موضوع مترتب شده است. در آنجا می‌شود
استصحاب عدم را کرد مانند جَلَل و امثال ذلک. و
چون این قابلیت محل از لوازم وجود است ازلاً،
حیوان **إِمَّا أَنْ يَكُونَ قَابِلًا لِلتَّذَكِّيهِ** متولد می‌شود و
إِمَّا أَنْ لَا يَكُونَ قَابِلًا لِلتَّذَكِّيهِ. پس ما حالت سابقه
یقین به عدم را نداریم که به واسطه آن حالت سابقه،
استصحاب عدم تذکيه یا عدم قابلیت محل را در

اینجا داشته باشیم. اصل در اینجا همان قاعدهٔ حلّ و طهارت است.

بعد ایشان می‌فرماید که شقّ سوم هم از این دو شقّ روشن می‌شود. این شقوقی بود که ایشان فرمودند. اما راجع به اختلافی که بین شقوق و در صورت شقّ اول که بساطت تذکیه است و قائل به اصالت عدم تذکیه شدند مطالبی که فرمودند، آنچه که به نظر می‌رسد این است که این مسئله محلّ حرف است که خیال می‌کنم قبلاً بحثش شده باشد که قابلیت محل و تذکیه‌ای که معلول است به معنای متحصل معلول از فعل مذکّی و قابلیت محل است مرجعش به همان افعال خارجی و سلسلهٔ علل برمی‌گردد و تفاوتی نمی‌تواند داشته باشد. گرچه تمام افراد در این مورد قائل به استصحاب عدم تذکیه هستند؛ البته تا آن جایی که من تحقیق و تفحص کردم این‌طور بود.

اللهم صل علی محمد و آل محمد